

فصلنامه مطالعات ادبیات تطبیقی
سال ششم، شماره ۲۳، پاییز ۱۳۹۱، صص ۲۵-۵۰

سنجش عشق در دو شیفته عشق لیلی و مجنون نظامی و رومئو و ژولیت شکسپیر

مهدی ممتحن* - طاهره ملیحی زاده**

چکیده

همانگونه که مشهور است قصه لیلی و مجنون داستان عشق ناکام قیس عامری به دختری از قبیله خود به نام لیلی است که اصل آن از زبان عربی وارد زبان و ادبیات فارسی شده است و نظامی آن را از منابع عربی دریافته است و به نظم کشیده است. همچنین داستان شکسپیر نیز عشق نافرجام "رومئو و ژولیت" است که در شهری به نام "ورونا" زندگی می‌کنند که از فرزندان دو خاندان سرشناس شهر می‌باشند و به خاطر کینه‌ای قدیمی با هم در ستیز می‌باشند که این داستان را نیز شکسپیر از ادبیات ایتالیا وام گرفته است، و هر دو داستان بر حول محور عشق می‌چرخد. در این مقاله به بررسی تطبیقی این دو داستان پرداخته‌ایم.

کلید واژگان: عشق، نظامی، شکسپیر، لیلی و مجنون، رومئو و ژولیت.

*. دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، ایران

** دانش‌آموخته ارشد ادبیات تطبیقی دانشگاه آزاد اسلامی واحد جیرفت، ایران

Dr.momtaheh@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۱/۵/۱۲ش

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۱/۹ش

مقدمه

عشق به معنی فرط حب و دوستی است و نیز مشتق از "عشقه" است و آن گیاهی است که به دور درخت پیچید و آب آن را خورد رنگ آن را زرد کند و برگ آن را بریزد و بعد از مدتی خود درخت نیز خشک شود، عشق نیز چون به کمال خود رسد قوا را ساقط گرداند و حواسی را از کار بیندازد، طبع را از غذا باز دارد و میان محب و خلق ملال افکند و از صحبت غیر دوست ملول شود یا بیمار گردد و یا دیوانه شود و یا هلاک گردد.

انواع عشق

به طور کلی عشق از ابتدا به دو نوع کلی "حقیقی و مجازی" تقسیم می شود که این دو اصطلاح "عشق حقیقی" و "عشق مجازی" در مقایسه با تعبیری چون "عشق طبیعی" و عشق انسانی از اصطلاحات متأخر صوفیه است و در واقع متعلق به مذهب تصوف عاشقانه است و در زمان صوفیه در دوره کلاسیک بکار نرفته است در آثار قرن پنجم هم دیده نشده است حتی "سوانح احمد غزالی" و "تمهیدات عین القضاة" به جای عشق الهی و عشق انسانی اصطلاحات عشق به خالق و عشق به مخلوق بکار رفته است. در کل تعبیر مختلفی که در طول تاریخ از انواع عشق کرده اند، پیرامون این دو بوده است.

در واقع زمان شکل گیری این دو اصطلاح در تصوف اواخر قرن پنجم و اوایل قرن ششم است. تعریف عشق در کتاب "عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی" از "ابوالفتح داریوش صبور" اینگونه بیان شده است: «آن واقعیت و موهبت جاویدی که حلقه وار برگردن عالم وجود افتاده و آن را به گردش گرم و دلخواه خود واداشته و سرانجام آن معبود دیرینی که با همه سالخوردگی جاودانه سرشار از طراوت و جوانی است عشق است.» همانگونه که قبلاً هم اشاره شد عشق به دو گونه مجازی و حقیقی تقسیم بندی شده است.

در "فرهنگ معین" در تعریف عشق مجازی گفته‌اند: «عشق غیر حقیقی و موقت و زودگذر، عشقی است که در موجودات زنده سبب جلب و جذب می‌شود و نتیجه این جذب و انجذاب، بقای نسل و نوع است.»
گفته‌اند عشق مجازی از حسن صورت و کمال سیرت پدید می‌آید و در واقع همان عشق غریزی و انسانی که به زغم عرفا گذرا است و با وصال پایان می‌گیرد. اما عشق حقیقی یا عشق الهی، جذبه حق است چون آذرخش هستی فانی و مجازی عاشق را به آتش غیرت خویش می‌سوزد و آنگاه عاشق در خود می‌میرد حق زنده می‌شود. که به قول "روزبهان بقلی": «هر که به عشق حق زنده باشد موت بر وی روا نباشد و راه نیابد.» (ستاری، ۱۳۷۴ش: ۱۳۸)

عشق از دیدگاه نظامی

تعاریف گوناگونی از عشق کرده‌اند. لغت نامه دهخدا یک صفحه در معنای آن سخن گفته‌است اما تعریفی که نظامی بدست داده در هیچ یک از فرهنگ‌ها ضبط نشده است. او سخن حکیمان را برای ما بازگو کرده و گفته است که حکیمان نیروی جاذبه چهار عنصر را عشق می‌نامند:
طبیعی جز کشش کاری ندارند حکیمان این کشش را عشق خوانند
این تعریف هم علمی است و هم عرفانی. هر یک از عناصر چهارگانه عشق در جایگاه خویش است و جایگاه طبیعی هر عنصر را حیز طبیعی گویند. سنگ به بالا سقوط می‌کند و گرما به بالا می‌رود و آب روی خاک می‌ایستد و هوا بالای آب و خاک قرار می‌گیرد. با اینکه این چهار عنصر از لحاظ صفات گرم و سرد و تر و خشک با هم مخالفند اما دو به دو در یک صفت مشترکند و همین وجه اشتراک به خواست خداوند متعال سبب شده که با هم ترکیب شوند و جماد و گیاه و حیوان و انسان را پدید آورند. طرز قرار گرفتن و مرز مشترک عناصر اربعه در ترکیب که قدیمی‌ترین فرمول گسترده است بدین ترتیب می‌باشد:

آتش و خاک (خشک) آتش و هوا (گرم)
خاک و آب (سرد) آب و هوا (تر)
نظامی عشق را آینه بلند نور یعنی آفتاب نامیده است:
عشق آینه بلند نور است شهوت ز حساب عشق دور است

عشق از دیدگاه شکسپیر

شکسپیر در خصوص عشق می گوید:

I love thee , I love but thee with a love that shall not die till the sun Grows cold
and the stars grow old.

دوستت دارم، تنها تو را دوست دارم با عشق که هرگز نمی میرد، تا خورشید
سرد شود، و تا ستاره ها فرسوده شوند. (مظلومی، ۱۳۸۶ش: ۴۶)

Love

For aught that I could ever read, could ever hear by tale of history The course of
true love never did run smooth.

عشق

از آنچه در گذشته خوانده ام یا در حکایات و تاریخ شنیده ام می دانم، که مسیر
عشق واقعی هرگز آرام و هموار نبوده است. (رویای یک شب تابستان، پرده اول،
صحنه اول)

Let me not to the marriage of true minds admit impediments Love is not love
which alters when it alteration finds, or bends With the remover to remove:

O, not is an ever fixes mark.

نباید بر سر راه پیوند دو متفکر راستین موانعی ایجاد کنم: عشق، عشق
نیست اگر با پیدایش تغییر، دگرگونی پذیرد و یا با تکانی از راه به در رود و به
زانو در آید. آه نه، آن همواره سمبلی قلبی است. (سونات)

Is love a tender thing? it is too rough, too rude, too boist Rous, and it pricks like

thom.

آیا می‌پنداری عشق چیز لطیفی است؟ عشق بسیار خشن و گستاخ و پر قیل و قال است و چون خار می‌خراشد. (رومئو و ژولیت، پرده اول، صحنه چهارم)

By heaven, I do love: and it hath taught me to rhyme And to be melancholy.

سوگند می‌خورم که من عشق می‌ورزم و عشق به من آموخته است که شعر بسرایم و ماتم‌زده باشم. (تلاش بیهوده عشق، پرده چهارم، صحنه سوم) (معینی، ۱۳۸۴ش: ۱۷۲-۲۲۹)

عاشق و معشوق در دو داستان و تحلیل عشق آنها

در این قسمت از مقاله به معرفی و توضیح و بررسی شخصیت عاشق و معشوق در هر دو اثر پرداخته‌ایم تا از ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری آنها برای بهتر شناختنشان استفاده کرده باشیم تا بتوانیم به عشق بین آنها پی ببریم. ابتدا به بررسی شخصیت عاشق و معشوق در حکایت نظامی پرداخته در مثنوی فوق همانگونه که می‌دانید مجنون عاشق است و لیلی معشوقه وی می‌باشد. در اینجا به بررسی شخصیت مجنون می‌پردازیم.

مجنون

نام او قیس است و از خاندان عامری می‌باشد. مجنون قیس است، او را به جنون نسبت می‌کنند جنون عشق، جنون زائیده عشق. این چگونه جنونی است؟ آیا عشق شیفتگی خود به خود جنون زاست که «من و این عشق جنون خیز که تعبیرش نیست» یا جنون قیس حاصل حرمان و ناکامی در عشق است؟ و چگونه ممکن است دلداده شیفته‌ای هم شاعری بلندآوازه باشد که شعرش را چون ورق زر می‌برند و هم دیوانه؟ احتمالاً اعراب تحت تأثیر آن از دیرباز عشق و شیفتگی به زن را مایه عار و ننگ و نوعی جنون و زایل شدن عقل می‌دانستند. اما در اینجا لازم به یادآوری است که مجنون گوئی در عین بصیرت و روشن بینی، سودا زده

است و یا از فرط روشندلی، دچار شیفتگی گشتند و از مردمان کور باطن، رمیده و روی برتافته است و انس محبت را به بهای وحشت مردم خریده است. می‌داند چه به سرش آمده و خواهد آمد. تقدیر خویش را می‌شناسد و به ظاهر پذیرفته است، هرچند ماجرای او بدین سادگی هم نیست، اما در همه حال یقین دارد که در برابر این عشق نیرومند پایداری نمیتوان کرد و عشق پرسطوت عاقبت او را هم خواهد شکست. با این همه به گفته نظامی، مجنون چون از غایت عشق به وجد می‌آید به کوه نجد می‌رفت و غزل می‌گفت و خروش برمی‌آورد. (ستاری، ۱۳۸۵ش: ۵۵ - ۸۶)

همانگونه که تا بدین جا بیان شد مجنون به دور از همه و دور از معشوق ایام را می‌گذرانده و گه گاه به نزد و دیار یار می‌رفته است. به قول "دکتر ایرج رستگار" که در کتاب "شهر لیلی" خود از زبان مجنون آورده است که: «عشق، معناساز زندگی است، شما نباید فراموش کنید که عشق بیش از آن که مشغول شدن به دیگری باشد مشغول شدن به خویشتن خویش است.» شاید واقع امر نیز همین باشد که مجنون از همه دوری می‌کرده و به تنهایی و خلوت می‌پرداخته است. و شاید در همین خلوت و تنهایی بود که از عشق زمینی به عشق آسمانی رسیده باشد که می‌توانسته این گونه در دوری و هجران یار صبوری کند.

لیلی

لیلی دختری است که حکم پدر را اجراء می‌کند ولی در نهان اشک می‌ریزد و غصه می‌خورد و راز خود را فاش نمی‌کند. لیلی پرورده جامعه‌ای است که دلبستگی و تعلق خاطر را مقدمه انحرافی می‌پندارد که نتیجه آن سقوطی حتمی است در درکات وحشت انگیز فحشاء و به دلالت همین اعتقاد همه قدرت قبيله مصروف این است که آب و آتش را و به عبارتی رساتر آتش و پنبه را از یکدیگر جدا نگه دارند. تا با تمهید مقدمات گناه، آدمیزاده طبعاً ظلوم و جهول در خسران

ابدی نیفتد. در دیار لیلی حکومت مطلق با خشونت است و مردانگی به قبضه شمشیر بسته است. اما وضع لیلی چنین است که محکوم محیط حرمسرائی تازیان است و جرایمش بسیار: یکی این که زن به دنیا آمده و چون زن است از هر اختیار و انتخابی محروم است. گناه دیگرش زیبایی است و زندگی در محیطی که به جای ذات بیوست صفات ملوکانه، حکیم‌باشی بیچاره را به تنبیه می‌بندند و به جای تربیت مردان به حکومت زنان متوسل می‌شوند، که چون دیده دید و دل از دست رفت و چاره نماند کار عاشق به رسوائی می‌کشد و راه علاج اینکه زن را از درس و مدرسه محروم کنند تا چشم مرد بر جمالش نیفتد و کار جنونش به تماشا نکشد. در نظام پدر سالاری قبیله، مرگ و زندگی او در قبضه استبدادی مردی است بنام پدر. پدر لیلی نه از عوالم دلدادگی خبر دارد و نه به خواسته دخترش وقعی می‌نهد. لیلی بی هیچ تلاشی جنون مجنون و زندگی تلخ خویش را سرنوشتی قطعی می‌داند و چاره کار را منحصر به مخفیانه نالیدن و اشک حسرت ریختن که فرمان سرنوشت این است و اگر راز دل با پدر در میان نهد مایه آبروریزی قبیله خواهد بود و زن دلشکسته پای‌پسته، مرد نیست که از کریچه تنگ حصار خانه قدم بیرون نهد، چاره‌ای ندارد جز سوختن و ساختن و در نوحه‌گری با مجنون از خلائق بریده هم نوا شدن و سرانجام در اعماق حسرت و ناکامی جان دادن و از قید جهان رستن. (سیرجانی، ۱۳۷۷ش: ۱۱ - ۲۴)

عشق

با توجه به مطالبی که در خصوص لیلی و مجنون گفته شد در می‌یابیم که عشق آنها یک عشق جسمانی نبوده است چرا که آنها راغب به وصال در این دنیا نبوده و می‌پنداشتند که بعد از مرگ به وصال هم نائل می‌آیند. با توجه به حدیث عشق که پیامبر اکرم می‌فرمایند: «من عشق و کتم ثم مات، مات شهیدا.» این حدیث به این معنی است که: «ای هر که عشق آرد، پس عفت ورزد و پوشیده

دارد، پس بمیرد او شهید باشد.» (ستاری، ۱۳۷۵ش: ۱۴۴)

شاید لیلی با توجه به همین حدیث عشق خود را پنهان کرد، و همانگونه که مشهور است نظامی می‌گوید: لیلی در بستر مرگ بر مادر خویش راز بگشاد و او را وصیت کرد که: «خون کن کفتم که من شهیدم.» این برابر دانستن لیلی: عاشق پاکدامن و کشته راه عشق با شهید امریست محل تأمل چون به موجب حدیث عشق، عاشق اهل کتمان که از درد عشق بمیرد شهید است، نه عاشقی که همچون لیلی و مجنون افشای راز می‌کند. البته نباید از یاد برد که لیلی بدین مباهی است که همچون مجنون، پرده دری نکرده بلکه سرعشق را از بیگانه پوشید داشته است و ظاهراً به همین جهت بنا به روایت نظامی راز دل خود را تنها در بستر مرگ با مادر در میان می‌نهد، گرچه همه از مکنونات ضمیرش آگاهند و عشق وی به مجنون از آفتاب هم روشن‌تر است. اما با این حال همچون مجنون، پری زده و گوهر گرفته یعنی شیفته و دیوانه نیست. و با طاق و طرنب و شکوه طمطراق دم از عشق نمی‌زند و فصیحت بر می‌انگیزد. حتی حکایت می‌کنند از لیلی که عشق کدام یک از شما تو و مجنون به هم بیشتر است؟ و لیلی پاسخ داد: «محبت من افزون‌تر از محبت او به من است زیرا عشق او مشهور است و عشق من مستور.» و این حالت نوعی حدیث نفس کردن است و در واقع مبین تعبیر خاصی از عاشقان و عشق عذری است که آنان را به شهیدان راه حق، نزدیک می‌گرداند. لیلی و مجنون همچون شهیدان به بهشت می‌روند، زیرا معصوم بدنیا آمده‌اند و معصوم از جهان رفتند، بسان همه کودکان. در دو دل لیلی با مادر در بستر مرگ که نظامی آن را به منزله رازگشائی دانسته‌است در پرتو این اعتقاد ضمنی معنی و اهمیت خاصی پیدا می‌کند. (ستاری، ۱۳۸۵ش: ۱۵۶ - ۱۵۷)

با توجه به نکات گفته شده در خصوص عشق لیلی و مجنون به این نتیجه می‌رسیم که عشق آن دو به یکدیگر عشق پاک و خالی از هوس بوده که نیز می‌توان از آن به عشق الهی و یا یک عشق عذری نیز تعبیر کرد.

در داستان شکسپیر عاشق رومئو می‌باشد و معشوقه وی ژولیت است که در این جا فرصت آن است که در خصوص شخصیت این دو توضیحاتی بدهیم و به بررسی عشق مابین آن دو بپردازیم.

رومئو

رومئو شخصیتی دارد جسور که در ابتدای داستان با زدن ماسک به جشن خانوادگی کاپولت‌ها وارد می‌شود با اینکه آن‌ها با هم در نزاع و جنگ می‌باشند و باید در نظر داشت با اینکه فردی عاشق است و هر عاشق دارای قلبی رئوف و مهربان است ولی وی دارای خوئی سرکش و طغیان‌گر و جنگجو می‌باشد. همانگونه که در نمایشنامه آورده شد رومئو در هنگام تبعید پیوسته رسل در سائل منظم با دیدار یار دارد و از حال و احوال وی باخبر است و در واقع دوری از یار را طاقت ندارد و بی قرار او می‌باشد و ناشکیبائی می‌کند و آرزو دارد که در وطن باشد تا در نزدیکی ژولیت روح خسته را آرامی بخشد، و انگار که حکم تبعید برای او حکم مرگ و هلاک است و او غیر از شهر ورونا که یار در آن سکنی دارد همه جای دنیا را دوزخ می‌شمارد. و البته باید در نظر داشت که رومئو در عشق خود راه تردید را پیش گرفته چرا که قبل از دل بستگی به ژولیت عاشق دختری به نام رزالین بوده است و به خاطر غم او شب و روز نداشته و کماکان در فکر او به سر می‌برده است ولی یک شب او را رها کرده و عاشق دختری دیگر می‌شود که از لحاظ زیبایی زیباتر از رزالین بوده است، پس در واقع او عاشق و مجذوب زیبایی یار بوده است.

ژولیت

ژولیت دختری است سرکش و شجاع است وی پنهانی در غم یار گریان است و در ظاهر حکم پدر را برای ازدواج پذیرفته ولی به حکم پدر تن نمی‌دهد و به فرار با یار مصمم است. باید در نظر داشت که ژولیت دختری است مغربی که در

نهادش ملکه اطاعت کورکورانه وجود ندارد و برخلاف میل پدر طغیان می کند و برای وصال به یار عشق خود را نسبت به او پنهان می کند تا کسی برای رسیدن آنها به هم مانع نشود.

عشق

با توجه به مطالبی که در خصوص شخصیت رومئو و ژولیت و رابطه بین آنان بیان شد باید خاطر نشان کرد که عشق مابین آن دو یک عشق جسمانی بوده است و با توجه به اینکه زمان زیادی از رابطه آنها نگذشته بود با دیدن یکدیگر در اولین بار تصمیم گرفتند که در روز بعد با هم ازدواج کنند و در واقع برای رسیدن به هم و وصال عجله فراوان داشته‌اند. شواهد امر نشان می‌دهد که آنها نمی‌توانسته‌اند دوری یکدیگر را تاب بیاورند زیرا زمانی که رومئو خبر مرگ ژولیت را می‌شنود طرح خودکشی را در کنار یار می‌ریزد و همچنین ژولیت زمانی که به هوش می‌آید و یار را مرده در کنار خود می‌یابد دست به خودکشی می‌زند، به این امید اینکه در آن دنیا و بعد از مرگ در کنار هم باشند و به وصال نائل گردند. و در واقع هر دوی آنها تاب و طاقت دوری از هم را ندارند که همه اینها نشانگر عشق جسمانی و زمینی آنها می‌باشد.

پس باید توجه کرد که دو شاعر در حکایت خود به عشق وابسته بودند ولی هر کدام عشق را به گونه‌ای به تصویر کشیدند در لیلی و مجنون، نظامی عشق را عشقی خدا گونه و عشق الهی و عشق عذری به تصویر کشیده است ولی در رومئو و ژولیت، شکسپیر عشق را به صورت عشقی جسمانی و انسان به تصویر کشیده است. می‌توان گفت که اگر رومئو و ژولیت شکسپیر تنها نمایشنامه او بود که به دست ما رسیده بود با ملاحظه نکات فوق می‌بایست به این سؤال جواب گوئیم که آیا نمادگرایی در رومئو و ژولیت کیمیاگرانه است یا عارفانه؟ سخت جا داشت بگوئیم کیمیاگرانه زیرا دو عاشق پس از مرگ بدان گونه‌اند که انگار تبدیل

به طلا شده‌اند، چنانکه پدر رومئو می‌گوید: «تندیس طلای ناب از ژولیت برپا خواهم داشت.» و پدر ژولیت در جواب می‌گوید: «به همان غناء رومئو هم خواهد آرمد با بانویش.» به علاوه ستیز میان دو نیروی روح به حد کافی در خصومت میان دو خانواده مونتاگ و کاپولت نشان داده شده خصومتی که در پایان به دوستی تبدیل می‌شود. (لینگر، ۱۳۸۲ش: ۱۹۸)

وجه اشتراک بین دو اثر و بررسی آن با یکدیگر

این دو داستان در آغاز و پایان با هم شباهت‌هایی دارند هر دو با عشق و دلدادگی آغاز می‌شوند و با مرگ و اندوه پایان می‌پذیرد. آغاز حکایت عشق لیلی و مجنون از زبان نظامی در مکتب‌خانه آغاز می‌شود و آنجاست که دو دل‌داده دل در گرو یکدیگر می‌دهند و سخت عاشق هم می‌شوند و البته باید در نظر داشت که در منابع عربی، آنها در صحرا و بیابان و هنگام چوپانی به هم عاشق می‌شوند و البته در جای دیگر نیز آمده که آن دو در یک مجلس میهمانی یکدیگر را دیده و به هم عاشق شده‌اند که این مطلب آخر نزدیک به داستان رومئو و ژولیت می‌باشد که در مجلس میهمانی و ضیافتی که در خانه ژولیت برپا بوده در یک لحظه دو عاشق همدیگر را دیده و به هم دل می‌بندند و عاشق می‌شوند، ولی چون موضوع مقاله فوق در خصوص با داستان لیلی و مجنون نظامی است بهتر دانسته که فقط به بررسی داستان از زبان خود نظامی پرداخته سپس باید آشنایی لیلی و مجنون را در مکتب‌خانه و در هنگام درس و تحصیل دانست. البته باید در نظر داشت که بین آغاز و پایان این دو داستان حوادث شگفت و غم‌انگیز که هر کدام از آنها به زیبایی به رشته تحریر درآمده است زیاد می‌باشد که هر کدام از زیباترین مناظر زیبا و دلفریب عشق می‌باشد که در بسیاری از جزئیات و مطالب آورده شده توسط دو شاعر بسیار به هم شباهت دارند. که در اینجا بهتر دانسته از ابتدای داستان هر دو شاعر به آنها اشاره شود و در مورد آنها توضیحاتی داده شود.

آغاز داستان

در آغاز داستان نظامی پدر مجنون را توصیف کرده که از خاندان بسیار خوبی بوده است و ابیاتی آورده که در اینجا به آن اشاره می‌کنیم:

صاحب هنری به مردمی طاق شایسته‌ترین جمله آفاق
سلطان عرب به کام‌گاری قارون عجم به مال‌داری
درویش نواز و میهمان دوست اقبال در او چو مغز در پوست

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۶۴)

همچنین شکسپیر نیز از دو خاندان کاپولت و مونتآگو تعریف کرده و در خصوص با پدر ژولیت می‌گوید: بزرگ طایفه کاپولت مردی بود صاحب دل و صاحب کرم دارای اخلاق حمیده و صفات شریفه.

دور افتادن معشوقه از عاشق

در داستان لیلی و مجنون زمانی که عشق مجنون به لیلی سر زبان‌ها می‌افتد و قبیله لیلی و پدر او شکایت پیش سلطان زمان خود می‌برند سلطان زمان دستور می‌دهد که اگر مجنون برای دیدار لیلی بیاید و در قبیله لیلی دیده شود خوشن مباح می‌باشد. همچنین شکسپیر نیز رومئو را به خاطر قتل برادرزاده کاپولت "تیبالت" به امر سلطان شهر ورونا به مونتآوا محکوم به تبعید می‌کند و به همین دلایلی که ذکر شد دو عاشق از معشوقه خود دور افتاده و در آتش فراق هم می‌سوزند و هر دوی آنها پس از بیدار ماندن شبی دراز و هزاران راز و نیاز به خواب می‌روند و رویا می‌بینند و چون بیدار می‌شوند در تعبیر خواب متفکرند که ناگهان پیکی می‌رسد و برای آنان خبر می‌آورد.

نظامی می‌گوید:

پیغام گـزار داد پیغام کای طالع توسـت شده رام

دی برگذر فلان وطنگاه دیدم صنمی نشسته چون ماه
(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۵۵۴)

ستودن معشوق

در هر دو حکایت دو شاعر به زیبایی تمام معشوق را ستایش کرده و از زیبایی آنان سخن بر زبان آورده‌اند در داستان شکسپیر آنجا که رومئو و ژولیت در مراسم جشن همدیگر را دیده‌اند رومئو به نزدیک ژولیت می‌رود و او را می‌ستاید و دقیقاً همچین نظامی نیز ابیاتی را در ستایش لیلی آورده و می‌گوید:

سر دفتر آیت نکوئی شاهنشاه ملک خسرو بروئی
(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۹۱)

دیدارهای پنهانی

مخالفت و معاندت پدر لیلی مانند عناد و خصومت پدر ژولیت مانع از آن می‌شد که عاشقان آزادانه بتوانند معشوقه خود را دیدار کنند و چون صبر و طاقت از کف می‌دادند به صورت پنهانی همدیگر را می‌دیدند.

در داستان شکسپیر به صورت سرگذشت دیدار رومئو و ژولیت در بوستان آمده که آن دو به صورت پنهانی در غرفه و ایوان خانه ژولیت با یکدیگر صحبت می‌کردند. همچنین آمد و شد قیس عامری به قبیله لیلی هم در منابع عربی مسطور است و هم نظامی آن را به نظم آورده است.

نظامی در این باب می‌گوید:

هر صبحدمی شدی شتابان سرپای برهنه در بیابان
او بنده یار و یار در بند از یکدیگر به بوی خرسند
هر شب زفراق بیت خوانان پنهان رفتی به کوی جانان

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۸۶)

پیغام آورنده بین عشاق

نظامی بین لیلی و مجنون یک رسول یا پیغام آور قرار داده است که نامه و پیغام از عاشق به معشوق می‌برد. نظامی تبادل نامه‌های عاشقانه و چکامه‌های پرسوز آن دو را با این ابیات وصف می‌کند:

در نظم سخن فصاحتی داشت	لیلی که چنان ملاحظتی داشت
چون خود همه بیت بکر می‌گفت	ناسفته ذری و ذر همی سفت
خواندی به مثل چو در مکنون	بیتی که زحسب حال مجنون
آتش بشنیدی آب گفتی	آنرا دگری جواب گفتی
و آن بیتک را بر او نوشتی	پنهان ورقی به خون سرشتی
داری زسمن به سرو پیغام	بر راهگذر فکندی از بام
بر خواندی و رقص درگرفتی	آن رعه کسی که برگفتی
کز وی سخن غریب زادی	بردی و بدان غریب دادی
گفتی به نشان آن نشانه	او نیز بدیهه‌ای روانه
می‌رفت پیام گونه‌ای چند	زین گونه میان آن دو دلبند

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۹۳ - ۴۹۴)

و شکسپیر نیز دایه ژولیت را رسول بین دو دلداده قرار داده است. وی در آن صحنه که بی‌تابی و ناشکیبایی رومئو را در فراق ژولیت می‌بیند می‌گوید:

Nurse. D! he is seve in my mistress case just in her cans! Fri. L owoeful sympathy! piteous predicament! Nurse Even so lies she, blubbring and weeping and blubbring.

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۱۸-۱۱۹)

بیان غم و اندوه رومئو و مجنون

شکسپیر را در بیان حزن و اندوه رومئو قطعه ای است که می‌گوید: «هنگامی

که چهره خندان آفتاب از گوشه مشرق روی می نماید و پرده قیر گون خداوند صبح را از فراز بستر او می گشاید، رومئوی دلسوخته و غمگین و گریزان به کنج عزلت می شتابد و دریچه را به نور آفتاب می بندد و از پرده غم بیت الحزن خویش را شبی تاریک می سازد.»

Montague

But all so soon as the all – cheering sun should, in the furthest east, begin To draw the shady curtains from auroras bed, away from light steals home My heavy son, and private in his chamber pens himself: shuts up his Windows, locks fair daylight out, and makes himself and artificial nigh.

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۲۸)

نظامی را نیز همچنین در زاری و غم و اندوه مجنون اشعاری است لطیف و سوزناک که این ابیات از آن است:

می گشت ز دور چون غریبان	دامان بریده تا گریبان
بر کشتن خویش گشته والی	لا حول از بهر حوالی
دیوانه صفت شده بهر کوی	لیلی لیلی زنان بهر سوی
احرام دریده سرگشاده	در کوی ملامت اوفتاده

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۷۷)

نداشتن ترس از مرگ

در این خصوص شکسپیر مکالمه‌ای را بین رومئو و ژولیت به رشته تحریر در آورده است، آنجا که ژولیت به رومئو می گوید: «ای عزیز اگر خویشاوندان من ترا در اینجا ببینند هلاکت می سازند.» رومئو در جواب می گوید: «دریغا که درناوک غمزه تو بیست بار بیشتر از آنچه در نوک شمشیر آنهاست خطر جان نهفته با منبه دوستی نظر کن و از دشمنی آنان باک مدار.»

Romeo. alack there lies move peril in thine eye than twenty of their swords!

Look thou but sweet, and I am proof against their enmity.

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۳۱)

چنین اشعاری را نیز نظامی در داستان خود در قسمت پاسخ دادن مجنون به پدر دارد. آن هنگامی که عامریان به او گفتند خاندان قبيله لیلی به هلاک تو کمر بسته و سلطان خون تو را هدر ساخته پاسخ داد:

در عشق چه جای بیم تیغ است	تیغ از سر عاشقان دریغ است
عاشق زنهیب جان نترسد	جانان طلب از جهان نترسد
چون ماه من اوفتاد درمیغ	دارم سر تیغ کو سر تیغ؟
سر کو زفدا دریغ باشد	شایسته‌ی تشت و تیغ باشد

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۹۰)

به تصویر کشیدن شاعران چهره معشوق

هر دو شاعر جمال دختر خوب روی را به آن رویه و سیاق که اثر طبع و زبان ملی آنان از دیرباز املا می‌کرده سروده‌اند یکی با زبان فصیح غربی تشبیهات طبیعی موافق با زندگی آورده است و دیگری با بیان لطیف شرقی مجازات و استعارات شگفت‌انگیز و مافوق‌الطبیعه ساخته که مقایسه و سنجش بین آن هر دو اختلاف میان شرق و غرب را به بهترین نحو نمایان می‌کند. یکجا شکسپیر چهره ژولیت را به بی‌نظیری و بی‌همتائی می‌سراید و از قول رومئو می‌گوید: آفتاب که از فراز چرخ شاهد ذرات کائنات است از آغاز جهان برای محبوبه من نظیر و بدیلی ندیده است:

Romeo

One fairer than my love ! the all – seeing san ne er saw her match sinceFairst the world begun.

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۳۲)

و اما نظامی در داستان خود در قسمت احوال لیلی وصف جمال لیلی را با آوردن تشبیهات لطیف واستعارات بدیع که آنرا با رعایت و التزام منابع کلام به منتهای فصاحت و بلاغت ساخته و پرداخته و وصف زیبایی و خوب روئی را با لطف کمال و دقت معانی آورده است:

سر دفتر آیت نکوئی	شاهنشاه ملک خوبروئی
فهرست جمال هفت پرگار	از هفت خلیفه جامگی خار
رشک رخ ماه آسمانی	رنج دل سرو بستانی
منصوبه گشای بیم و امید	میراث ستان ماه و خورشید
محراب نماز بت پرستان	قندیل سرای و سرو بستان

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۹۱)

مکالمه دو عاشق بر بالای سر جسم معشوق

نظامی به اقتباس از اخبار عرب مجنون را شاهد مرگ لیلی و مکالمه او با حظیره و آرامگاه لیلی پرسوزترین اشعار آن مثنوی می‌باشد و این چند بیت از آن جمله است:

کز حادثه وفات آن ماه	چون قیس شکسته دل شد آگاه
گریان شد و تلخ تلخ بگریست	بی‌گریه تلخ در جهان کیست
آمد سوی آن حظیره جوشان	چون ابر شد از درون خروشان
بر مشهد او که موج خون بود	آنسوخته دل مپرس چون بود
از دیده چو خون سرشک ریزان	مردم ز نفییر او گریزان
در شوشه تربتش به صد رنج	پیچید چنانکه مار بر گنج

(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۹۱ - ۴۹۲)

شکسپیر را نیز از زبان رومئو در مرگ ژولیت ابیاتی است دارای معانی رقیق و

احساسات لطیف که باسخنان نظامی خالی از شباهت نمی‌باشد. یکجا مرگ را بر رخساره به شب‌نمی مانند می‌کند که در آخر زمستان بر چهره گلی که زینت چمن و زیور بوستانست می‌نشیند:

Capulet

Death lies on her like an untimely frost upon the sweetest flower of all the Field.

و همچنین در جای دیگر به جسم بی‌جان معشوقه از زبان عاشق خطاب می‌کند: «ندانم مگر عفریت مرگ نیز مانند من بر تو عاشق و شیفته است که پیکر زیبای تو را در ظلمت کده خود جای داده و همی خواهد که با نور چهره خود دخمه او را روشن کنی لیکن من ترا به چنگال رقیب نمی‌گذارم و از کنار تو کناره نمی‌گیرم با خار و خاک دمساز و با مور و مار انباز می‌شوم.»

Romeo: shall I believe That unsubstantial death is amorous; And that the learn
abhorred monster keeps the have in dark to be his Paramour? For fear of that, I still
will stay with thee; depart again: here, have Will I remain with worms that are thy
cahmbler – maids.

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۳۴ - ۱۳۶)

راز و سر عشق

قلم هر دو شاعر در خصوص با راز و سر عشق که مایه جنبش آدمیان بلکه سلسله جنبیان عالمیان وجود است وصفی نموده و هر یک تعریف خاصی از این رمز مخفی و راز نهانی به زبان شعر سروده‌اند و در بیان حقیقت این گوهر آسمانی کلمتی چند گوهر وار به رشته کشیده‌اند و در اینجا بر خود دانسته که در این مورد از هر یک نمونه‌ای ذکر کنیم تا وحدت روح سخن سرایان شرق و غرب در وادی عشق معلوم و مشخص شود.

از آن جمله شکسپیر می‌گوید:

عشق دودیست از آه دل عاشق برخاسته، چون پاک و لطیف شود شعله‌سان از

روزنه دیده او شراره زند و چون فسرده گردد از سرچشمه اشک او مدد گرفته دریایی بیکران شود. آن چیست؟ جنونی در نهان، داغی بر جان، و حلوایی در مذاق جان.

Love is a smoke made. with the fume of sighs; being purged a five sparkling In lovers eyes; being vexed a sea nourished with lovers tears. what is it Else? a madness most discreet, a choking, all, and a preserving sweets.

(همان، ۱۳۲۰ش: ۱۲۷)

و نظامی از زبان مجنون همین آتش سوزان را وصف کرده است و می‌گوید:
گر آتش عشق تو نبودی سیلاب غمت مرا ربودی
ور آب دو دیده نیستی یار دل سوختی آتش غمت زار
خورشید که او جهان فروزست از آه پر آتشم بسوزست
ای شمع نهان خانه جان پروانه خویش را مرجان
(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۴۷۱)

مرگ عشاق

در هر دو حکایت داستان با مرگ هر دو عاشق و معشوق به پایان می‌رسد که به ناکامی و محرومی دچار مرگ شده‌اند ولی تصویری که هر دو شاعر به نمایش گذاشته‌اند با همدیگر متفاوت می‌باشند. نظامی مجنون را در پای قبر لیلی نشان می‌دهند که قبر را در آغوش گرفته و اشک‌ریزان در غم از دست دادن معشوق خود را تسلی می‌دهند و دور تا دور مجنون را وحشیان صحرا و ددان بیابان جمع شده‌اند انگار که دوست را در غم یار دلداری می‌دهند و خود را در غم او شریک می‌دانند. و نظامی اشعاری را که در این قسمت آورده اینگونه است:

بر مشهد او که موج خون بود آن سوخته دل می‌پرس چون بود
از دیده چو خون سرشک ریزان مردم ز نفیر او گریزان

در شوشه تربتش به صد رنج پیچید چنانکه مار بر گنج
از بس که سرشک لالگون ریخت لاله زگیاه گورش انگیخت
(کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۹۱)

ولی مخاطب رومئو در آخرین لحظات زندگی اش اندام و جسم محبوبش می‌باشد و رومئو بی‌خبر از آنکه یارش بی‌هوش است گمان می‌برد که مرده و وی مدتی را بر روی محبوبه خود می‌نگرد و ناله زار از سینه برمی‌آورد و سیل خون از دیده روان می‌سازد و آنگاه آخرین بوسه از لبهای او برگرفت و در همان حال شربت زهر جانگداز را که در بغل داشت تماماً سر کشید و همان دم در پای معشوقه جان تسلیم کرد. در اینجا شکسپیر مطالب را به صورت زیر بیان کرده است:

..... o, here

Will I set up my everlasting rest, and shake the yoke of in auspicious stars From this world – wearied flesh. eyes, look your last. Arms, take your last embrace! and, lips o you the doors of breath, seal With a righto us kiss a dateless bargain to engrossing Death!

(حکمت، ۱۳۲۰ش: ۱۷۱)

وصال بعد از مرگ

در هر دو داستان نیز بعد از مرگ معشوقان هر دو عاشق را نیز در کنار آنها دفن کرده‌اند انگار که قرار بوده‌است آنها بعد از مرگ به وصال هم برسند. در داستان رومئو و ژولیت بعد از مرگ عشاق و افشاشدن راز آن دو پدران آنها تصمیم گرفتند که مجسمه‌ای از معشوقه فرزندانشان را از طلا ساخته و در آن مکان برافرازند تا خلایق به روزگاران آنها را ببینند و به پاکدامنی و پاکی بستاید. آری آن دو پیر عالیقدر به قول خود وفا کردند و این داستان به روزگاران ما هم باز ماند و رومئو و ژولیت در عالم ارواح به وصال یکدیگر نایل گشتند و کالبد آنها در یک قبر متحد گردید.

همچنین در داستان نظامی نیز آمده است که بعد از مرگ مجنون قبيله او و لیلی تصمیم گرفتند که وی را در کنار لیلی دفن کنند و در کنار قبر لیلی دخمه‌ای باز کردند و در کنارش مجنون را خواباندند و آنها به وصال هم رسیدند. خفتند به ناز تا قیامت برخاست ز راهشان ملامت بودند در این جهان به یک عهد خفتند در آن جهان به یک مهد (کلیات خمسه نظامی، ۱۳۸۶ش: ۵)

آگاهی داشتن هر دو نویسنده از غم و اندوه در اثر خود

باری این هر دو غم‌نامه اندوهگین به مرگ عاشق و معشوق به پایان می‌رسد و در طول مدت سالیان دراز قلب هزاران نفر را سوخته و آشفته کرده است. نظامی خود متوجه این معنی بوده است که اشاره به این حکایت پرانوده و حزن کرده و گفته است:

بر خشکی ریگ و سختی کوه تا چند سخن رود در اندوه
هرجا که به دست عشق خوانیست این قصه بر او نمک فشا نیست
و شکسپیر نیز همین معنی را می‌گوید و کتاب را ختم می‌کند:

for never was a story of move woe than rhis nf Juliet her romeo.

وجه افتراق بین دو اثر

اکنون که به شباهت‌های بین دو اثر به طور کامل اشاره شد در این قسمت از مقاله بهتر است که وجه افتراق و تفاوت‌های دو اثر را بررسی کنیم:

۱. در ابتدا و قبل از هر چیزی باید اشاره کرد که داستان لیلی و مجنون در محیط بیابانی و بیابان نشین عرب به تصویر کشیده شده است و دو دل‌داده بادیه نشین بوده‌اند و از طبیعت ساده و زندگی ساده‌ای برخوردار بوده‌اند و البته باید در نظر داشت که به خاطر همین موضوع شاعر نتوانسته با آوردن اشعاری در

خصوص طبعیت مانند: آزاد کردن آهو و سخن گفتن مجنون با وی به عنوان معشوقه خود، و هم نشین مجنون با ددان و وحوش و دوستی با آنها، و آزاد کردن گوزنان و دادن و بخشیدن چیزی به شکارچی آن، صحبت وی با جوی آبی که از قبیله یار می‌گذرد و غیره... توانسته‌است اثر بی نظیر و زیباتری را ارائه دهد. در صورتی که شکسپیر در رومئو و ژولیت خویش از زندگی مجللی صحبت می‌کند که در آن کاخ‌های بلند و جشن‌های مجلل برگزار می‌شود سخن می‌گوید و در آن محیط که دودلداده زندگی می‌کنند قانون و نظم اجتماعی به چشم می‌خورد.

۲. باید در نظر داشت که عشق و رابطه دو عشاق در اثر نظامی بر سر زبانها

افتاده است و مشکلاتی که برایشان به وجود می‌آید به خاطر برملا شدن عشق آن دو می‌باشد و در واقع آنها در عشقشان سیاستی را برای وصال به کار نبرده‌اند. اما اثر شکسپیر عشق و رابطه عشاق به صورت پنهانی است و عاشق و معشوق برای رسیدن و وصال به یکدیگر دست به فریبکاری و دغل بازی می‌زنند همانگونه که ژولیت پدر را فریب می‌دهد که حاضر به ازدواج با پاریس است ولی در واقع در ذهن نقشه‌ای می‌کشد برای وصال با یار و رسیدن به محبوبه خود دست به سیاست و فریبکاری می‌زند.

۳. نظامی در اثر خود لیلی و مجنون را به صبر و بردباری دعوت کرده است و این دو عاشق و معشوق غم و اندوه فراوانی را متحمل می‌شوند ولی از خود صبر و بردباری به نمایش می‌گذارند و زبان به گله و شکایت باز نمی‌کنند. اما در رومئو و ژولیت شکسپیر با اینکه زمان زیادی نیست که آن دو عاشق هم شده‌اند در عشق خود و وصال بی‌تابی و بی‌طاقتی پیشه می‌کنند و نیز می‌خواهند هر چه زودتر به وصال برسند که منجر به ازدواج پنهانی آنها می‌شود.

۴. در لیلی و مجنون نظامی دو عاشق در این جهان به وصال نائل نمی‌گردند و در آن دنیاست که به وصال هم می‌رسند که نظامی این وصال را به صورت خوابی را که زید دیده است بیان می‌دارد:

زید آن سره مرد مهر پر درد
از مشهد آن دو چشمه ی نور
بیتی که چو لعل سفته بودند
کاین یار دوگانه یگانه
آن شاه جهان به راست بازی
لیلی شد لیلی آن که ماه است
کای رحمت باد بر چنین مرد
پیوسته قدم نداشتی دور
بر حالت خویش گفته بودند
هستند رفیق جاودانه
این ماه بتان به دلنوازی
مجنون لقب آمد آن که شاه است

(دستگردی، ۱۳۹۰ش: ۲۳۸ - ۲۳۹)

این دو گوهر یکتا و باوفا که در دنیا به مراد خود نرسیده‌اند، در اینجا به مراد و آرزوی خود نائل شدند، اینجا ناراحتی و رنج وجود ندارد، و تا ابد همین خواهد بود. آری هرکس بتواند رنج های دنیا را تحمل کند و با سختی‌ها بسازد و شکیبایی پیشه کند و ناشکری ننماید اجر او در دنیای دیگر به نحو اکمل داده خواهد شد.

صبح هنگام که زید از خواب بیدار شد، این راز را که در خواب به او نشان داده بودند، برای همه تعریف کرده و در جراید نوشت تا آیندگان نیز بدانند و بخوانند و عبرت گیرند. و هرکس که آرزو دارد در آن جهان باقی به مدارج عالی برسد، باید به لذت‌های زودگذر این دنیا پشت پا بزند، زیرا این عالم خاکی فانی است و تنها آن عالم پاک باقی است. (دانش، ۱۳۹۰ش: ۱۵۷ - ۱۵۸)

ولی در اثر شکسپیر رومئو و ژولیت قبل از جدایی و دور افتادن از یکدیگر بصورت پنهانی توسط لارنس راهب در کلیسا با هم ازدواج کرده و به وصال هم نائل گردیده‌اند.

۵. عاشق در داستان نظامی فردی بسیار رئوف و مهربان و اهل شعر و شاعری است همان‌طور که می‌دانید قیس عامری شاعری است که اشعارش در زمان حیاتش و هم پس از مرگ او از شهرت به سزایی برخوردار است و مردم نیز

برای شنیدن اشعارش از گوشه و کنار می‌رفتند تا آنها را بنگارند و نقل کنند و شهرتش تا به حدی بوده که اگر جایی شعری جانگداز و غمگین از عشق و گله از معشوق بود را به وی نسبت می‌دادند. ولی رومئو حالتی جنگ‌جویانه و سلحشورانه دارد و در واقع یک شوالیه شمشیر به دست می‌باشد که حتی در زمان مرگش نیز لباس تنش لباس جنگ و نزار بود.

۶. مجنون با عاشق یار خود "ابن‌سلام" سرسازگاری داشته و گه‌گاهی که او را می‌دید با او به صحبت می‌نشست، ولی رومئو با عاشق یار خود "پاریس" به نزار می‌پردازد و در نهایت دست به رقیب کشی می‌زند، که رقیب‌کشی یکی از شاخص‌های عشق می‌باشد.

۷. تفاوت بازر این دو حکایت در جنس عشقشان می‌باشد که در حکایت نظامی عشق عذری عرب می‌باشد ولی در حکایت شکسپیر عشق دو دل‌داده عشقی زمینی و جسمانی است.

نتیجه‌گیری

باید در نظر داشته باشیم که هر دو اثر مذکور نوشته دو نویسنده نیست بدین صورت که لیلی و مجنون را نظامی از منابع عربی وام گرفته و شکسپیر نیز اصل داستان را که به زبان ایتالیایی بوده است به رشته تحریر درآورده است. شخصیت‌های هر دو داستان به صورتی جذاب و با نهایت دقت به تصویر کشیده شده‌اند البته باید اشاره کرد که نظامی در بعضی از صحنه‌های داستان مطالبی را اضافه کرده است که در منابع عربی به چشم نمی‌خورد که همین کار او باعث جذابیت چندان اثرش شده است. همانگونه که در ابتدای این مقاله گفته شد این دو اثر وجه شباهات و افتراق زیادی با هم دارند که ذکر آن به دلیل بیان آن به صورت کامل در صفحات ما قبل لزومی ندارد. اما نقطه بارزی که در هر دو اثر به چشم می‌خورد عشقی اسطوره‌ای یا بهتر است بگوییم افلاطونی است که در

هر دو اثر همچون الماسی درخشان می‌درخشند که زیبایی این دو داستان را دوصد چندان کرده است، البته باید توجه داشته باشیم که شکسپیر به عشقی زمینی و البته مجازی نظر داشته در صورتی که نظامی از عشق زمینی می‌خواهد به عشق آسمانی برسد که می‌شود گفت همان عشق عذری ادب عرب منظور است.

کتابنامه

۱. حکمت، علی اصغر. (۱۳۸۴ش). پنج حکایت. تهران: ققنوس.
۲. حکمت، علی اصغر. (۱۳۲۰ش). رومئو و ژولیت تحقیق ادبی و مقایسه لیلی و مجنون. تهران: کتابخانه و چاپخانه بروخیم.
۳. دستگردی، حسن وحید. (۱۳۹۰ش). لیلی و مجنون نظامی (باحواشی و شرح لغات و ادبیات و تصحیح و مقابله با سی نسخه کهنسال). تهران: زوار.
۴. دانش، زرین دخت. (۱۳۹۰ش). لیلی و مجنون نظامی گنجوی. قم: نگاران.
۵. رستگار، ایرج. (۱۳۸۷ش). شهر لیلی (گفتگوی با مجنون در باره عشق اکتسابی و ارتباط انسانی). تهران: دانژه.
۶. داریوش صبور، ابوالفتح. (۱۳۴۹ش). عشق و عرفان و تجلی آن در شعر فارسی. تهران: زوار.
۷. ستاری، جلال. (۱۳۷۴ش). عشق صوفیانه. تهران: مرکز.
۸. سیرجانی، سعید. (۱۳۷۷ش). سیمای دو زن. تهران: پیکان.
۹. شکسپیر، ویلیام. (۱۳۸۶ش). رومئو و ژولیت. ترجمه علاءالدین بازارگادی. تهران: علمی و فرهنگی.
۱۰. طحان، احمد؛ جواد پور، لیلا. (۱۳۸۹ش). «قربتهای مضمونی خسرو و شیرین و رومئو و ژولیت». فصل نامه مطالعات ادبیات تطبیقی. دانشگاه آزاد اسلامی جیرفت. شماره ۱۹. پاییز ۹۰. صص: ۸۹ - ۶۳.

۱۱. لینگر، مارتین. (۱۳۸۲). راز شکسپیر. ترجمه سودابه فضیایلی. تهران: قطره.
۱۲. معینی، هلیا. (۱۳۸۹ش). اندیشه‌های زرین شکسپیر. تهران: بدیه.
۱۳. مظلومی، سیامک. (۱۳۸۶). سخنانی در باب عشق. تهران: حریم دانش.
۱۴. معین، محمد. (۱۳۸۸ش). فرهنگ فارسی معین. تهران: اشجع.
۱۵. نظری، فؤاد. (۱۳۸۷ش). رومئو و ژولیت شکسپیر. تهران: ثالث.

